

بررسی تجربه عرفانی از دیدگاه مولانا و اکهارت درباره جذب، جهد و توکل

فاطمه روحانی*

مهرعلی یزدان پناه**

رقیه رضایی***

چکیده

این پژوهش به بررسی تجربه عرفانی از دیدگاه مولانا جلال‌الدین بلخی و مایستر اکهارت با تمرکز بر سه مؤلفه «جذب»، «جهد» و «توکل» می‌پردازد. با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی و بررسی مستقیم متون اصلی، این مطالعه به تبیین ساختار تجربه عرفانی در دو سنت عرفانی اسلام و مسیحیت می‌پردازد. نوآوری پژوهش در تحلیل «جهد» به مثابه حلقه واسطه معنادار میان «جذب الهی» و «توکل بر مشیت الهی» است؛ مؤلفه‌ای که در مطالعات تطبیقی پیشین کمتر مورد توجه قرار گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که هر دو عارف، جذب را آغازگر تجربه عرفانی می‌دانند، اما در نقش جهد و توکل دیدگاه‌های متفاوتی دارند: مولانا جذب را عطیه‌ای از رحمت الهی، جهد را عشقی فعال و توکل را اعتمادی امیدوارانه در مسیر قرب می‌بیند؛ در حالی که اکهارت جذب را وحدتی با ذات الهی، جهد را سلب کامل اراده نفسانی و توکل را فنا در «هیچ» مطلق تلقی می‌کند. این تطبیق، ضمن آشکارسازی شباهت‌های بنیادین در منشأ تجربه عرفانی، تفاوت‌های عمیق در ساختار وجودی سلوک را نیز برجسته می‌سازد و درکی تطبیقی از تجربه عرفانی در چارچوب‌های توحیدی شرق و غرب فراهم می‌آورد.

کلیدواژه‌ها: تجربه عرفانی، جذب، جهد، توکل، مولانا، مایستر اکهارت.

۱. مقدمه

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم‌شهر، ایران، rouhani.umar@gmail.com

** دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سیستان و بلوچستان، ایران، nasir9681291@gmail.com

*** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم‌شهر، ایران، roghayerezaei1301@gmail.com

تجربه عرفانی در سنت‌های توحیدی هرگز صرفاً حالتی غیبی، شهودی یا عطیه‌ای منفعلانه نبوده، بلکه فرایندی ساختاری و پویاست که در آن سه مؤلفه «جذبه»، «جهد» و «توکل» در تعاملی هماهنگ و گاه تنش‌آمیز قرار دارند. جذبه به مثابه کششی غیبی و غیرارادی، سالک را از خود بی‌خود کرده و به سوی حقیقت مطلق می‌کشد؛ جهد، پاسخ آگاهانه و فعال انسان به این کشش الهی است که از طریق تهذیب نفس، عشق و ریاضت صورت می‌گیرد؛ و توکل (یا رهاکردگی در سنت مسیحی) نقطه همگرایی این دو جریان محسوب می‌شود؛ جایی که انسان، همراه با تمام تلاشش، خود را به مشیتی فراتر از اراده خویش واگذار می‌کند. این سه مؤلفه، در سنت عرفانی اسلام و مسیحیت، هرچند با واژگان، تصاویر و چارچوب‌های الهیاتی متفاوت، همواره نقشی ساختاری و بنیادین در شکل‌دهی به مسیر سلوک ایفا کرده‌اند. با وجود این، تاکنون توجه کافی به نحوه تعامل این سه عنصر به مثابه یک سیستم معنایی یکپارچه در مقایسه بین‌سنتی نشده است.

مطالعات تطبیقی میان مولانا جلال‌الدین بلخی و مایستر اکهارت عمدتاً بر مفاهیمی کلان مانند «فنا»، «وحدت وجود» و «الهیات سلبی» متمرکز بوده‌اند (بحرانی و کاکایی، ۱۳۹۰: ۶۵؛ ۴۵: McGinn, ۲۰۰۱). برخی پژوهش‌ها نیز به انسان‌شناسی عرفانی آن دو پرداخته‌اند (علی‌پور، ۱۳۹۰: ۸۲؛ ۶۷: Arendt, ۲۰۰۶). این ادبیات، هرچند درکی ارزشمند از اشتراکات و تفاوت‌های کلی فراهم کرده، از بررسی رابطه ساختاری میان جذبه، جهد و توکل غفلت کرده است. در این میان، «جهد» عمدتاً یا به عنوان پیش‌زمینه‌ای برای جذبه دیده شده (James, ۲۰۰۲: ۳۱۲)، یا به مثابه بخشی از فرایند سلب خود در راه فنا تلقی گشته (Davies, ۱۹۹۴: ۱۷۸)، نه به عنوان مؤلفه‌ای فعال و معناساز در خود تجربه عرفانی.

این خلأ پژوهشی، درک ما از تفاوت‌های بنیادین میان عرفان عشق محور اسلامی و عرفان سلب محور مسیحی را محدود کرده است. نوآوری این مطالعه در این است که «جهد» را نه به مثابه یک مرحله مقدماتی یا کنشی جداگانه، بلکه به عنوان حلقه واسطه ساختاری میان «جذبه الهی» و «توکل وجودی» در نظر می‌گیرد. در این چارچوب، جهد جایگاهی تعیین‌کننده دارد: آیا سلوک، مسیری است که در آن انسان با عشق فعال به سوی حق حرکت می‌کند، یا مسیری که در آن باید خود را تا حد «هیچ» مطلق تخلیه نمود؟ پاسخ به این پرسش، نه تنها در سبک بیان

م تفاوت دو عارف نهفته است، بلکه ریشه در دو دیدگاه وجودی متفاوت درباره جایگاه انسان در مسیر وحدت با حق دارد.

پرسش اصلی این پژوهش این است: چگونه رابطه میان جذبه، جهد و توکل، ساختار تجربه عرفانی را در اندیشه مولانا و اکهارت شکل می دهد؟ این پرسش، سه سؤال زیر را در بر می گیرد:

۱. مولانا چگونه سه مؤلفه جذبه، جهد و توکل را در تجربه عرفانی تفسیر می کند؟

۲. اکهارت این سه مؤلفه را چگونه در چارچوب سلوک معنوی خود معنا می بخشد؟

۳. چه شباهت ها و تفاوت های ساختاری میان دو دیدگاه وجود دارد؟

این پژوهش با روش تحلیل محتوای کیفی و براساس مطالعه مستقیم متون اصلی انجام شده است. جامعه پژوهش را آثار مولانا (به ویژه مثنوی معنوی و دیوان شمس) و متون مایستر اکهارت (به ویژه خطبه های آلمانی و رسائل لاتینی) تشکیل می دهند. تحلیل داده ها با رویکردی تفسیری- ساختاری صورت گرفته است که در آن، متن ها نه به عنوان مجموعه ای از اقتباسات، بلکه به مثابه سیستم های معنایی یکپارچه مورد بررسی قرار گرفته اند. هدف نهایی، کشف تفاوت های وجودی- ساختاری، نه صرفاً تفاوت های سبکی یا تصویری میان دو سنت عرفانی توحیدی شرق و غرب است.

۲. مبانی نظری

عرفان به مثابه جریانی درون گرا در سنت های توحیدی، همواره تجربه مستقیم از حقیقت را در مرکز سلوک معنوی قرار داده است. در این میان، ساختار درونی تجربه عرفانی هرگز صرفاً حالتی غیبی یا عطیه ای منفعلانه نبوده، بلکه مسیری پیچیده از تعامل میان جذبه الهی، کوشش انسانی و تسلیم در برابر مشیت است. با وجود غنای تاریخی عرفان اسلامی و مسیحی، مقایسه ساختاری این دو سنت در چارچوب مؤلفه های عملیاتی تجربه عرفانی همچنان با خلأهایی مواجه است. به ویژه مفاهیم «جذبه»، «جهد» و «توکل» که در هر دو سنت حضوری بنیادین دارند، تاکنون به صورت تطبیقی و تحلیلی کافی بررسی نشده اند. این پژوهش با تمرکز بر دو چهره محوری، مولانا جلال الدین بلخی و مایستر اکهارت، در پی آن است که چگونه این سه مؤلفه، ساختار تجربه عرفانی را در دو سنت شرق و غرب شکل می دهند و چه شباهت ها و تفاوت هایی در این

زمینه وجود دارد. نوآوری این مطالعه در تبیین «جهد» به مثابه حلقه واسطه معنادار میان جذبۀ غیبی و توکل وجودی است؛ مؤلفه‌ای که نه تنها نقش کنشگر انسان را در مسیر عرفانی آشکار می‌سازد، بلکه امکان تطبیق ساختاری میان دو نظام عرفانی را فراهم می‌آورد.

در عرفان توحیدی، تجربه عرفانی هرگز صرفاً حالتی غیبی یا شهودی نیست، بلکه فرایندی ساختاری است که در آن سه مؤلفه «جذب»، «جهد» و «توکل» (یا معادل آن در سنت مسیحی) در تعامل قرار می‌گیرند. «جذب» به معنای کششی غیبی و غیرارادی است که روح را به سوی حقیقت مطلق می‌کشد. «جهد» پاسخ آگاهانه انسان به این کشش الهی است، کوششی فعال که در سنت اسلامی اغلب با عشق و ریاضت همراه است. و «توکل» یا در سنت اکهارتی، «رهاکردگی وجودی»^۱ یا نقطه همگرایی این دو جریان محسوب می‌شود: جایی که انسان، همراه با تمام تلاشش، خود را به مشیتی فراتر از اراده خویش واگذار می‌کند. این سه مؤلفه، هرچند در سنت‌های عرفانی اسلام و مسیحیت با واژگان و چارچوب‌های الهیاتی متفاوتی بیان شده‌اند، نقشی ساختاری در شکل‌دهی به مسیر سلوک ایفا می‌کنند. این پژوهش بر این اصل استوار است که تفاوت میان مولانا و اکهارت، نه در وجود این سه مؤلفه، بلکه در نحوه تعامل ساختاری میان آن‌ها نهفته است.

۳. واژه‌شناسی و مفهوم‌شناسی جذب، جهد و توکل

در متون عرفانی اسلامی، تجربه عرفانی غالباً با سه مفهوم کلیدی «جذب»، «جهد» و «توکل» مرتبط است که هریک نقش مکملی در مسیر سیروسلوک معنوی دارند. این مفاهیم هم از منظر عرفانی و هم از منظر واژه‌شناسی قابل بررسی هستند.

۳-۱. جذب

- **واژه‌شناسی:** واژه «جذب» از مصدر عربی «جَذَبَ» به معنای کشیدن یا جذب کردن گرفته شده است. در لغت‌نامه دهخدا، «جذب» به معنای «کشیدن» یا «جذب» آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷).

- **مفهوم‌شناسی:** در عرفان اسلامی، جذب به معنای کشش الهی و غیرارادی انسان به سوی حقایق غیبی و مطلق تعبیر می‌شود (جعفری، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۴۵). این تجربه، نوعی معرفت

حضور و بی واسطه است که عارف را از تعلقات دنیوی جدا می سازد و زمینه ساز شهود مستقیم می گردد.

۲-۳. جهد

- واژه شناسی: «جهد» از مصدر «جَهَدَ» به معنای تلاش و کوشش است. لغت نامه دهخدا نیز «جهد» را به معنای «تلاش، کوشش و به کار بردن توان» آورده است (دهخدا، ۱۳۷۷).
- مفهوم شناسی: جهد در عرفان به معنای تلاش ارادی و مستمر عارف برای رشد معنوی و نزدیکی به حق است. این کوشش شامل ریاضت، ذکر، مراقبه و تهذیب نفس است و نقش اساسی در تکمیل تجربه جذبه دارد، زیرا بدون جهد، کشش الهی ممکن است به نتیجه نرسد (قیصری، ۱۳۷۵: ۱۲۴).

۳-۳. توکل

- واژه شناسی: مصدر «وَكَّلَ» به معنای سپردن امور و اعتماد کردن است. لغت نامه دهخدا توکل را «اعتماد به خدا و واگذاری امور به او» تفسیر کرده است (دهخدا، ۱۳۷۷).
 - مفهوم شناسی: توکل در عرفان اسلامی، بیانگر اعتماد کامل عارف به حکمت و قدرت الهی پس از تلاش و کوشش است (غزالی، ۱۴۰۱، ج ۴: ۲۸۹). توکل باعث آرامش روانی، تمرکز بر مسیر معنوی و تکمیل تجربه جذبه و جهد می شود (قونوی، ۱۳۷۸: ۹۵).
- جذبه، جهد و توکل در تجربه عرفانی سه عنصر مکمل هستند؛ جذبه تجربه ای الهی و غیرارادی است، جهد تلاش ارادی و مستمر عارف را نمایان می سازد و توکل اعتماد کامل به حق را پس از تجربه و کوشش تحقق می بخشد، این سه مفهوم زیربنای تجربه عرفانی و سیر و سلوک معنوی در متون اسلامی به شمار می روند.

۴. تجربه عرفانی از منظر جذبه، جهد و توکل

تجربه عرفانی در سنت های توحیدی، صرفاً یک حالت غیبی یا عطیه منفعلانه نیست، بلکه فرایندی ساختاری است که در آن سه مؤلفه «جذبه»، «جهد» و «توکل» در تعامل پویا قرار دارند. جذبه نقطه آغازین این فرایند است: کششی غیبی و غیرارادی که روح را از خود بی خود کرده و به سوی حق تعالی می کشد. این حالت، هم در اندیشه مولانا که آن را «فتنه جان» یا «آتش

عشق» می‌نامد (مولوی، ۱۳۷۸، ج: ۱، بیت ۴۵۶) و هم در آموزه‌های اکهارت که آن را «کشش به‌سوی ذات الهی» می‌داند (Colledge & McGinn ۱۹۸۱)، خطبه‌های آلمانی) به‌عنوان نخستین لحظه تماس با حقیقت شناخته می‌شود. اما جذبه به‌تنهایی ضامن استمرار تجربه عرفانی نیست. در هر دو سنت عرفانی، کشش الهی زمانی به سلوکی پایدار تبدیل می‌شود که با آمادگی درونی و پاسخ وجودی سالک همراه گردد. از این رو، جهد به‌مثابه واکنش آگاهانه انسان به جذبه، نقشی تعیین‌کننده در تداوم و تعمیق تجربه عرفانی ایفا می‌کند. در اندیشه مولانا نیز کشش الهی و کوشش سالک دو مؤلفه مکمل‌اند که در تعامل با یکدیگر مسیر سلوک را شکل می‌دهند، جذبه، هرچند عطیه‌ای الهی است، بدون پاسخ آگاهانه انسان، ممکن است به‌صورت تجربه‌ای گذرا باقی بماند.

جهد پاسخ انسان به این جذبه است: کوششی آگاهانه و فعال برای پالایش نفس و آماده‌سازی قلب برای پذیرش حقیقت. در اینجا، تفاوت بنیادین دو سنت آشکار می‌شود: مولانا جهد را عشقی فعال می‌داند که در مسیر قرب الهی، همراه با شور و سعی است (مولوی، ۱۳۷۸، ج: ۳، بیت ۱۵۶۷)؛ در حالی که اکهارت جهد را سلب اراده نفسانی می‌داند نه کنشی مثبت، بلکه تخلیه‌ای کامل از خود (اکهارت، ۱۹۸۱، رسائل لاتینی). این تفاوت، همان جایگاهی است که «جهد» به‌مثابه حلقه واسطه، ساختار تجربه عرفانی را تعیین می‌کند (بحرانی و کاکایی، ۱۳۹۰: ۱۶۲).

توکل نقطه همگرایی این دو جریان است؛ جایی که انسان، همراه با تمام تلاشش، خود را به مشیتی فراتر از اراده خویش واگذار می‌کند. در اندیشه مولانا، توکل اعتمادی امیدوارانه است که در آن، عارف همچنان فاعلی فعال در مسیر عشق است (مولوی، ۱۳۷۸، ج: ۱، بیت ۵۳۳)؛ اما در دیدگاه اکهارت، توکل فنا در «هیچ» مطلق است؛ جایی که هرگونه خودآگاهی و اراده شخصی از بین می‌رود (اکهارت، ۱۹۸۱، خطبه‌های آلمانی).

بنابراین، تجربه عرفانی در این دو سنت، هرچند از جذبه آغاز می‌شود، در ساختار وجودی جهد و توکل تفاوت‌های عمیقی دارد: یکی سلوکی عشق‌محور و فاعل‌گرا، و دیگری سلوکی سلب‌محور و ذات‌گرا، این تفاوت، نه در سبک بیان، بلکه در جایگاه انسان در مسیر وحدت با حق ریشه دارد (علمی و بابایی‌گلو، ۱۳۹۴: ۹۴).

۵. تحلیل تطبیقی جذبه در دیدگاه مولانا و مایستر اکهارت

«جذبه» در هر دو سنت عرفانی اسلام و مسیحیت، به عنوان لحظه آغازین تماس با حقیقت مطلق شناخته می شود؛ اما تفاوت بنیادین میان دیدگاه مولانا و مایستر اکهارت در ماهیت این جذبه و پیامدهای وجودی آن نهفته است. در اندیشه مولانا، جذبه عطیه ای از رحمت الهی است که عارف را در شوری عاشقانه غرق می کند. او این حالت را «فتنه جان» یا «آتش عشق» می نامد (مولوی، ۱۳۷۸، ج: ۱، بیت ۴۵۶) و آن را نه به عنوان فنا در ذات، بلکه به مثابه دعوتی عاشقانه به سوی قرب الهی تفسیر می کند. در این دیدگاه، جذبه، هرچند غیبی و غیرارادی است، اما پایه ای برای فعالیت عشقی فراهم می آورد. مولانا می گوید:

مستی عشق، مرا به خود کشی د درد دل شب، خورشیدم نمود
(مولوی، ۱۳۷۸، ج: ۲، بیت ۲)

این بیت نشان می دهد که جذبه، عارف را منفعل نمی کند، بلکه او را به حرکتی درونی وادار می سازد. بنابراین، در سنت مولوی، جذبه آغازگر سلوک فعال است، نه پایان آن.

در مقابل، مایستر اکهارت جذبه را وحدتی با ذات الهی می داند (Colledge & McGinn, ۲۱۵: ۱۹۸۱) که در آن، هرگونه فاصله وجودی میان عارف و حق از بین می رود (Arendt, ۲۰۰۶: ۴۵). او می گوید: «کسی که به وحدت خدا رسیده است، هیچ نیازی به اعمال ظاهری ندارد، زیرا روح او به کمال رسیده و همه چیز در او به خدا بازمی گردد (اکهارت، ۱۹۸۱، خطبه های آلمانی). در این دیدگاه، جذبه لحظه ای از فناي مطلق است که در آن، عارف دیگر فاعل مستقلى نیست، بلکه کاملاً در ذات الهی حل و فنا می شود. این جذبه، نه دعوت به حرکت، بلکه پایان هرگونه کنش شخصی محسوب می شود.

این تفاوت، ریشه در دو سنت الهیاتی متفاوت دارد: مولانا در چارچوب عرفان عشق محور اسلامی، جذبه را ابتدای رابطه ای دوطرفه می بیند که در آن، عارف همچنان فاعلی فعال در مسیر قرب است، اما اکهارت در سنت عرفان سلب محور مسیحی، جذبه را لحظه ای از اتحاد مطلق می داند که در آن، هرگونه خودآگاهی و اراده شخصی باید از بین برود (McGinn, ۲۰۰۱: ۸۹). بنابراین، هر دو عارف جذبه را آغازگر تجربه عرفانی می دانند، اما در جایگاه انسان پس از جذبه تفاوت عمیقی دارند: یکی او را به عشق فعال دعوت می کند، دیگری به سلب کامل خود.

۶. تحلیل تطبیقی جهد در دیدگاه مولانا و مایستر اکهارت

اگر جذبه نقطه آغازین تجربه عرفانی است، «جهد» پاسخ انسان به این جذبه محسوب می‌شود؛ اما در دیدگاه مولانا و مایستر اکهارت، این پاسخ دو مسیر وجودی کاملاً متفاوت را پیش روی سالک قرار می‌دهد. در حالی که مولانا جهد را عشقی فعال می‌داند که در مسیر قرب الهی، همراه با شور و سعی است. اکهارت جهد را راهی برای سلب کامل خود تلقی می‌کند. این تفاوت، نه در سبک بیان، بلکه در جایگاه اختیار انسانی در مسیر وحدت با حق ریشه دارد. در اندیشه مولانا، جهد زادراه سلوک است و بدون آن، تجربه عرفانی پایدار نخواهد بود. او می‌گوید:

ره به جهد می‌رود، نه به خواب و رؤیای
گرچه جذبه آید، جهد بی‌فایده

(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۳: بیت ۱۵۶۷)

این بیت نشان می‌دهد که جذبه، هرچند عطیه‌ای الهی است، جایگاه جهد را لغو نمی‌کند؛ بلکه آن را تکمیل می‌کند. در این دیدگاه، جهد فعالیت عاشقانه است که از عشق سرچشمه می‌گیرد و در توکل به اوج می‌رسد. بنابراین، در سنت مولوی، جهد نه یک کنش منفصل از جذبه، بلکه پیونددهنده جذبه و توکل است، مؤلفه‌ای که تجربه عرفانی را از حالتی گذرا به تجربه‌ای پایدار تبدیل می‌کند.

در مقابل، مایستر اکهارت جهد را تخلیه کامل از خود می‌داند. او تأکید می‌کند که سالک باید «اراده خود را کاملاً رها کند تا اراده خدا جای آن را بگیرد» (اکهارت، ۱۹۸۱، رسائل لاتینی). در این دیدگاه، جهد نه کنشی مثبت، بلکه سلب هرگونه فاعلیت شخصی است. اکهارت می‌گوید: «توکل یعنی رها کردن خود و همه چیز برای خدا، و دانستن اینکه هرچه باشد، بهترین است (همان‌جا).

اینجا جهد و توکل تقریباً هم معنا می‌شوند: هر دو به‌سوی «هیچ» مطلق سوق می‌دهند. بنابراین، در سنت اکهارت، جهد نه حلقه واسطه، بلکه بخشی از فرایند سلب است که در توکل به اوج می‌رسد. این تفاوت، به‌وضوح در جایگاه «جهد» در ساختار تجربه عرفانی آشکار می‌شود: در سنت مولوی، جهد صرفاً یک عمل اخلاقی یا ریاضتی نیست، بلکه پاسخی عاشقانه به جذبه الهی است که سالک را در مسیر کمال وجودی و قرب الهی پیش می‌برد. از این منظر، جهد نقش فعالی در تبدیل تجربه شهودی به سلوکی پایدار ایفا می‌کند (مولوی، ۱۳۷۵؛ علی‌پور،

۱۳۹۰)، اما در اندیشه اکهارت، جهد فرایندی تخلیه‌گرانه است که انسان را از هرگونه تعلق به خود و جهان رها می‌کند (McGinn, ۲۰۰۱: ۱۱۲). بنابراین، «جهد» در این دو سنت، دو نقش متضاد ایفا می‌کند: یکی ساخت‌گر وجودی، دیگری واژگون‌کننده خودیت، این همان نقطه‌ای است که تفاوت میان عرفان عشق‌محور اسلامی و عرفان سلب‌محور مسیحی، از سطح تصویرپردازی به سطح ساختار وجودی سلوک ارتقا می‌یابد. و این دقیقاً همان نوآوری این پژوهش است: نشان دادن اینکه «جهد» نه یک مرحله مقدماتی، بلکه کلید درک تفاوت بنیادین میان دو سنت عرفانی است.

از منظر ساختاری، جهد در اندیشه مولانا صرفاً مرحله‌ای میان جذبه و توکل نیست، بلکه عامل تبدیل تجربه شهودی به سلوکی پایدار است. جذبه، آگاهی عاشقانه از حضور حق را پدید می‌آورد، اما این آگاهی فقط از طریق مجاهدت مستمر به تحول وجودی منجر می‌شود. در نتیجه، جهد در عرفان مولوی نقشی سازنده دارد و سالک را از دریافت‌کننده منفعل فیض الهی به مشارکت‌کننده‌ای فعال در مسیر قرب تبدیل می‌کند؛ در مقابل، جهد در اندیشه اکهارت ماهیتی سلبی دارد. هدف آن افزودن کمالات جدید به انسان نیست، بلکه رهایی از تعینات نفسانی و اراده فردی است. از این رو، جهد در عرفان اکهارت نه عامل ساختن خویشتن، بلکه عامل عبور از خویشتن است. همین تفاوت نشان می‌دهد که جهد، کلید فهم تفاوت ساختاری میان عرفان عشق‌محور مولانا و عرفان سلب‌محور اکهارت است و نقش آن فراتر از یک مرحله مقدماتی در سلوک عرفانی است.

۷. تحلیل ریشه‌های الهیاتی تفاوت

این تفاوت در مفهوم جهد، ریشه در دو سنت الهیاتی متفاوت دارد: مولانا در چارچوب عرفان عشق‌محور اسلامی، انسان را به‌عنوان عاشق می‌بیند که باید با تلاش مستمر، معشوق را طلب کند؛ در حالی که اکهارت در سنت آپوفاتیک مسیحی^۲ (الهیات سلبی)، انسان را به‌عنوان هیچ می‌بیند که باید خود را از هرگونه اراده شخصی تخلیه کند تا خدا در او تجلی یابد.

۸. تحلیل پیامدهای عملی در سلوک

از نظر عملی، این تفاوت به دو سبک سلوک متفاوت منجر می‌شود: در سنت مولوی، سلوک

مسیری است ساخت‌گرا نه که در آن عارف گام به گام فضایل اخلاقی و معنوی را در خود پرورش می‌دهد؛ اما در سنت اکهارتی، سلوک مسیری واژگون‌کننده است که در آن عارف باید همه دستاوردهای معنوی را نیز رها کند تا به «بی چیزگی مطلق»^۳ برسد.

۹. تحلیل نقش جهد در ساختار تجربه عرفانی

بنابراین، جهد در این دو سنت، دو نقش کاملاً متفاوت ایفا می‌کند: در اندیشه مولانا، جهد حلقه واسطی است که جذبه الهی را به توکل امیدوارانه پیوند می‌زند و تجربه عرفانی را از حالتی گذرا به فرایندی پایدار تبدیل می‌کند؛ اما در اندیشه اکهارت، جهد بخشی از فرایند سلبی است که در نهایت به توکل فناگرا نه (رهاکردگی مطلق) ختم می‌شود. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که تفاوت ساختاری دو سنت عرفانی آشکار می‌گردد.

مولانا گرسنگی و ریاضت را از ابزارهای اصلی سلوک می‌داند:

جوع خود سلطان داروهاست هین جوع در جان نه، چن ین خوارش مبین
(مولوی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۱-۲)

در اینجا «جوع» صرفاً گرسنگی جسمانی نیست، بلکه نماد مجاهده با نفس و کنترل خواهش‌های نفسانی است. سالک باید با کوشش آگاهانه و مستمر، زمینه تعالی روح را فراهم سازد. این بیت از بهترین شواهد برای مفهوم جهد در مثنوی است.

مولانا در داستان طوطی و بازرگان نیز به جهد برای رهایی اشاره می‌کند؛ در این حکایت، طوطی محبوس از طوطیان هند «چاره و ره ارشاد» می‌طلبد:

سلامی کرد و بس بس یار پند وز شما چاره و ره ارشاد خواست
(مولوی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۹-۲۱)

تمام ساختار داستان بر این ایده استوار است که رهایی بدون آگاهی و اقدام حاصل نمی‌شود. طوطی در جست‌وجوی راه نجات است و پس از دریافت پیام، آن را به عمل درمی‌آورد. از دید عرفانی، این حکایت نمونه‌ای از جهد سالک برای خروج از قفس نفس و رسیدن به آزادی معنوی است.

اکهارت در خطبه ۵۲، جهد عرفانی را نه به معنای فعالیت ظاهری، بلکه به معنای رهایی پیوسته از خودخواهی و اراده نفسانی تفسیر می‌کند:

«انسان فقیر کسی است که هیچ نمی‌خواهد، تا زمانی که انسان اراده‌ای برای انجام اراده خدا دارد، هنوز به فقر حقیقی نرسیده است» (اکهارت، ۱۳۸۹، خطبه ۵۲، فقر روح). در نگاه اکهارت، جهد عالی عرفانی در «ترک خواست خویش» تحقق می‌یابد. سالک باید با مجاهدتی مداوم از تعلقات نفسانی عبور کند تا به حالت رهاکردگی برسد. بنابراین جهد نزد اکهارت نوعی کوشش درونی برای تهی شدن از خود است، درحالی‌که در مولانا جهد بیشتر در قالب عشق، اشتیاق و حرکت فعال به سوی محبوب جلوه می‌کند. اگرچه مولانا و اکهارت هر دو بر ضرورت جهد در سلوک عرفانی تأکید دارند، جهد در اندیشه مولانا بیشتر به صورت عشق‌ورزی و حرکت فعال به سوی حق نمود می‌یابد، درحالی‌که در عرفان اکهارت، جهد در قالب رهایی تدریجی از اراده و خودیت و وصول به حالت رهاکردگی تفسیر می‌شود.

۱۰. تحلیل تطبیقی توکل در دیدگاه مولانا و مایستر اکهارت

این بخش نقطه همگرایی نهایی سه مؤلفه جذبه، جهد و توکل است؛ جایی که تفاوت‌های بنیادین دو سنت عرفانی به وضوح آشکار می‌شود. درحالی‌که مولانا توکل را اعتمادی امیدوارانه در مسیر قرب می‌داند، اکهارت آن را فنا در «هیچ» مطلق تلقی می‌کند. این تفاوت، نه در واژه، بلکه در ماهیت وجودی تسلیم ریشه دارد.

«توکل» در هر دو سنت عرفانی، به عنوان اوج تجربه عرفانی شناخته می‌شود؛ اما در دیدگاه مولانا و مایستر اکهارت، این اوج دو جهت‌گیری وجودی متفاوت دارد: یکی تسلیمی همراه با امید و فعالیت، دیگری تسلیمی همراه با سلب کامل خود. بنابراین، توکل در اندیشه مولانا مرحله‌ای از سکون و انفعال نیست، بلکه استمرار سلوک در پرتو اعتماد به مشیت الهی است. در مقابل، اکهارت توکل را در قالب رهاشدگی وجودی تفسیر می‌کند که به نفی کامل خودیت و سکوت معنوی می‌انجامد. از این منظر، تفاوت دو عارف بیش از آنکه در اصل توکل باشد، در تفسیر وجودشناختی آن نهفته است.

مولانا می‌گوید:

ای دل توکل کن به یار خویش که اوست دری‌ای بی‌کران ام‌ی
(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۱: بی‌ت ۵۳۳)

این بیت نشان می‌دهد که توکل در سنت مولوی، نه پایان حرکت، بلکه ادامه آن در اعتماد است. عارف با توکل، از اضطراب و دل‌بستگی‌های دنیوی رها می‌شود، اما همچنان در مسیر قرب، عاشقی فعال باقی می‌ماند. بنابراین، توکل در این دیدگاه، نقطه همگرایی جذبه و جهد است: جایی که عطیه الهی و کوشش انسانی در هم می‌آمیزند و تجربه عرفانی به بلوغ می‌رسد. در مقابل، مایستر اکهارت توکل را فنا در «هیچ» مطلق می‌داند. او می‌گوید: «توکل یعنی رها کردن خود و همه چیز برای خدا، و دانستن اینکه هر چه باشد، بهترین است» (اکهارت، ۱۹۸۱، خطبه‌های آلمانی). در این دیدگاه، توکل لحظه‌ای است که عارف کاملاً از خود تخلیه می‌شود و هرگونه اراده شخصی در اراده مطلق فنا می‌یابد. این حالت، نه اعتمادی امیدوارانه، بلکه سلب کامل خودآگاهی است. اکهارت تأکید می‌کند که سالک باید «خود را به‌طور کامل فراموش کند تا خدا جای او را بگیرد» (همان).

بنابراین، در سنت اکهارت، توکل پایان هرگونه فاعلیت شخصی است و به «سکوت معنوی» منجر می‌شود. این تفاوت، ریشه در دو دیدگاه متفاوت درباره رابطه میان انسان و حق دارد: مولانا در چارچوب عرفان اسلامی، رابطه را عاشقانه و دوطرفه می‌بیند؛ بنابراین، توکل اعتمادی درونی است که فعالیت عشقی را تقویت می‌کند (علمی و بابابیگلو، ۱۳۹۴: ۹۶)، اما اکهارت در سنت مسیحی، رابطه را سلب‌محور می‌داند؛ بنابراین، توکل تخلیه‌ای کامل از خود است که به وحدت مطلق می‌انجامد (McGinn, ۲۰۰۱: ۱۳۴). در نتیجه، هر دو عارف توکل را اوج تجربه عرفانی می‌دانند، اما در ماهیت این اوج تفاوت عمیقی دارند: یکی آن را دریای امید می‌نامد که عارف را به حرکت وادار می‌کند، دیگری آن را هیچ مطلق می‌داند که هرگونه حرکت را متوقف می‌سازد. این تفاوت، نه در واژه‌ها، بلکه در ساختار وجودی سلوک عرفانی ریشه دارد؛ ساختاری که در این پژوهش، از طریق تحلیل سه مؤلفه جذبه، جهد و توکل، آشکار شده است.

۱۱. نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف تحلیل تطبیقی ساختار تجربه عرفانی در دیدگاه مولانا جلال‌الدین بلخی و مایستر اکهارت، با تمرکز بر سه مؤلفه «جذبه»، «جهد» و «توکل»، انجام شد و نشان داد که

گرچه هر دو عارف از سنت‌های متفاوت شرقی و غربی برخاسته‌اند، تجربه عرفانی برای هر دو دارای ابعاد مشترک و همچنین تفاوت‌های بنیادین است.

هر دو عارف بر نقش بنیادین جذبه الهی در آغاز و استمرار تجربه عرفانی اتفاق نظر دارند. مولانا جذبه را بیشتر به عنوان تجربه‌ای شورانگیز و سرشار از عشق و اتصال عاشقانه به حق می‌بیند که در قالب شعر و تصویر بیان می‌شود، درحالی‌که اکهارت جذبه را لحظه‌ای از فنا و اتحاد مطلق با ذات حق تعریف می‌کند که بیشتر ماهیت فلسفی و متافیزیکی دارد. در هر دو سنت عرفانی، جذبه به عنوان حالتی از «کشیده شدن» یا «جذب» ناگهانی روح به سوی حق مطرح است که عموماً از کنترل ارادی فرد خارج است. مولانا این حال را به مثابه «فتنه عشق» و تجربه‌ای شورانگیز و آتشین می‌داند که عارف را در خود غرق می‌کند و به بی خود شدن منجر می‌شود. این حالت در اشعار او با تصاویر شعری زنده و استعاره‌ای همراه است و نشان‌دهنده اتصال مستقیم و غیرمیانجی به حق است؛ از سوی دیگر، اکهارت جذبه را تجربه‌ای می‌داند که روح را به «هیچ» مطلق می‌رساند و با رهایی کامل از خود و تعلقات همراه است، این برداشت بیشتر فلسفی و متافیزیکی است و تأکید آن بر وحدت روح و خدا و فراتر رفتن از همه تعریفات و محدودیت‌های فردی است.

جهد در نگاه مولانا یک مسیر فعال و همراه با کوشش مستمر برای آماده‌سازی قلب و روح است، اما در نگاه اکهارت جهد با رهایی از خود و تسلیم مطلق در پیوند است. جهد در نظر مولانا مسیر فعال انسانی برای پالایش نفس و آماده‌سازی برای پذیرش تجربه عرفانی است. او باور دارد که جذبه بدون جهد مستمر ناپایدار است و سلوک واقعی نیازمند کار و کوشش مداوم است. این نگاه، تأکید بر نقش اراده و تلاش در رسیدن به کمال دارد و سلوک را فرایندی پویا و همراه با مقاومت‌های درونی می‌داند؛ درمقابل، اکهارت جهد را با تأکید بر توکل و سکوت درونی مطرح می‌کند. به نظر او، جهد باید از خودبینی و کنترل فردی رها شده و با «بی خودی» و تسلیم کامل در برابر اراده الهی همراه باشد. بنابراین جهد اکهارت بیشتر در چارچوب رهایی از «خود» و تسلیم در برابر «هیچ» معنوی معنا پیدا می‌کند.

توکل نیز در آثار و نظرات هر دو عارف معنا و اهمیت دارد، اما مولانا آن را به مثابه نیروی امیدبخش و آرامش‌آور در مسیر زندگی می‌نگرد و اکهارت توکل را به حالتی از فنا و سکوت

روحی تعبیر می‌کند. توکل در هر دو سنت، رهایی از اضطراب و دل‌بستگی‌های مادی و اعتماد کامل به اراده خداوند است. مولانا توکل را با عشق و امید همراه می‌بیند که موجب آرامش و صبر در برابر ناملایمات زندگی می‌شود. اکهارت توکل را رهایی کامل از خود و هرگونه کنترل فردی می‌داند که به سکوت و وحدت با خدا منجر می‌شود. تفاوت این دو در این است که مولانا به توکل به‌عنوان نیروی فعال و امیدبخش نگاه می‌کند و اکهارت آن را به حالت «هیچ» بودن و تسلیم مطلق می‌رساند.

این تفاوت‌ها و شباهت‌ها نه تنها بیانگر تنوع غنی تجربه‌های عرفانی است، بلکه امکان فهم بهتر و عمیق‌تر این مفاهیم را در چهارچوب فرهنگی، تاریخی و دینی مختلف فراهم می‌آورد. در پاسخ به سؤالات پژوهش، یافته‌های زیر به دست آمد:

اول، مولانا تجربه عرفانی را از طریق سه مؤلفه جذب، جهد و توکل به‌عنوان سلوکی عشق‌محور و فاعل‌گرا تفسیر می‌کند. در این دیدگاه، جذب، عطیه‌ای از رحمت الهی است که عارف را به حرکتی عاشقانه وادار می‌کند؛ جهد، عشقی فعال است که در مسیر قرب، همراه با کوشش و شور است؛ و توکل، اعتمادی امیدوارانه است که فعالیت عشقی را تقویت می‌کند. دوم، مایستر اکهارت این سه مؤلفه را در چهارچوب سلوکی سلب‌محور و ذات‌گرا معنا می‌دهد. در این دیدگاه، جذب لحظه‌ای از وحدت مطلق با ذات الهی است که در آن، هرگونه فاصله از بین می‌رود؛ جهد، راهی برای سلب کامل اراده نفسانی است؛ و توکل، فنا در «هیچ» مطلق است که به سکوت معنوی منجر می‌شود.

در پاسخ به سؤال سوم، شباهت بنیادین میان دو دیدگاه در این است که هر دو، جذب را آغازگر تجربه عرفانی می‌دانند و توکل را اوج این تجربه تلقی می‌کنند. همچنین، هر دو بر این باورند که تجربه عرفانی فراتر از زبان و عقل است و نیازمند تسلیم در برابر حقیقتی متعالی است و تفاوت‌های بنیادین میان دو دیدگاه در جایگاه جهد و ماهیت توکل مشاهده می‌شود. در دیدگاه مولانا، جهد حلقه واسطی است که جذب الهی را با توکل امیدوارانه پیوند می‌زند و سلوک را به‌عنوان فرایندی پویا و فعال تعریف می‌کند؛ در حالی که در اندیشه اکهارت، جهد بخشی از فرایند سلب است که در توکل به فنا در «هیچ» مطلق ختم می‌شود. این تفاوت، ریشه در دو سنت الهیاتی متفاوت دارد: عشق‌محوری اسلامی در مقابل سلب‌محوری مسیحی. در مجموع، این

پژوهش نشان داد که تفاوت میان عرفان مولانا و اکهارت، تنها در سبک بیان یا تصویرپردازی نیست، بلکه در ساختار وجودی سلوک عرفانی ریشه دارد. این یافته نه تنها به غنای ادبیات عرفان تطبیقی می افزاید، بلکه چارچوبی تحلیلی برای درک تجربه عرفانی در سنت های توحیدی شرق و غرب فراهم می آورد.

مقایسه ساختاری تجربه عرفانی در اندیشه مولانا و مایستر اکهارت

مؤلفه	مولانا	مایستر اکهارت	نقش در ساختار تجربه عرفانی
جذبه	عطیه الهی، آتش عشق، دعوت عاشقانه به سوی قرب	وحدت با ذات الهی، لحظه ای از فنا و عبور از خود، پایان فاصله وجودی	آغازگر تجربه عرفانی (مشترک)
جهد	عشق فعال، کوشش مستمر، ساخت گر وجودی	سلب اراده نفسانی، تخلیه از خود، رسیدن به «هیچ» و عبور از خودیت	حلقه واسطه و تعیین کننده ساختار (نوآوری پژوهش)
توکل	اعتماد امیدوارانه، دریای بی کران امید، استمرار سلوک عاشقانه	فنا در «هیچ» مطلق، سکوت معنوی، رهاشدگی وجودی	نقطه اوج و همگرایی (مشترک در اصل، متفاوت در ماهیت)

پی نوشت ها

۱. Gelassenheit
۲. Christian Apophatic Tradition
۳. Abgeschiedenheit

منابع

بحرانی، اشکان و کاکایی، قاسم. (۱۳۹۰). فنای صفاتی از دیدگاه مولانا و اکهارت. فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی، ۴۳ (۸۶)، ۱۴۷-۱۷۶.

جعفری، محمدتقی. (۱۳۸۵). ترجمه و تفسیر المثنوی. تهران: انتشارات اسلامیه.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا. تهران: دانشگاه تهران.

علمی، قربان و باباییگلو، فؤاد. (۱۳۹۴). وارستگی از دیدگاه اکهارت و مولوی. فصلنامه عرفان اسلامی، ۱۲ (۴۶)، ۷۷-۱۰۲.

علی‌پور، اکرم. (۱۳۹۰). بررسی تطبیقی انسان‌شناسی عرفانی از منظر مولوی و مایستر اکهارت. فصلنامه مطالعات عرفانی، ۱۵ (۲)، ۷۸-۹۸.

غزالی، محمد. (۱۴۰۱). احیاء علوم‌الدین. ترجمه احمد آرام. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

قونوی، صدرالدین. (۱۳۷۸). مفاتیح الغیب. تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی. تهران: مولی.

فیسری، داود بن محمود. (۱۳۷۵). شرح فصوص الحکم. مقدمه و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی. تهران: انتشارات حکمت.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۵). مثنوی معنوی. تصحیح رینولد الین نیکلسون. تهران: انتشارات توس.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۸). دیوان شمس تبریزی. تهران: انتشارات علمی - فرهنگی.

Arendt, H. (۲۰۰۶). *Meister Eckhart: Mystical Theologian*. London: Routledge.

Colledge, E. & McGinn, B. (۱۹۸۱). *Meister Eckhart: The Essential Sermons, Commentaries, Treatises and Defense*. New York: Paulist Press.

Davies, O. (۱۹۹۴). *Meister Eckhart: Selected Writings*. London: Penguin Books.

James, W. (۲۰۰۲). *The Varieties of Religious Experience*. London: Penguin Classics.

McGinn, B. (۲۰۰۱). *The Mystical Thought of Meister Eckhart: The Man from Whom God Hid Nothing*. New York: Crossroad Publishing Company.

An Analysis of Mystical Experience from the Perspectives of Rumi and Meister Eckhart: Attraction, Effort, and Trust

Fatemeh Rouhani

Organizational Affiliation: PhD Student in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Qaemshahr Branch, Iran. Email: rouhani.umn@gmail.com

Mehrli Yazdanpanah

Associate Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Qaemshahr Branch, Iran (Corresponding Author); Email: 2162073781@iaui.ir

Roghaye Rezaei

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Qaemshahr Branch, Iran. Email: roghayerezaei1301@gmail.com

Received: ۱۴۰۳/۱۰/۲۶

Accepted: ۱۴۰۵/۰۳/۱۵

Introduction

In the monotheistic mystical traditions, mystical experience is not merely an unseen or visionary state; rather, it is a dynamic and structured process in which attraction, effort, and trust interact. Attraction is an unseen and involuntary pull that draws the seeker toward absolute Truth; effort is the human being's conscious and active response to this pull; and trust, or relinquishment, is the point at which the human being, together with all personal striving, entrusts the self to a will beyond individual will. Comparative studies of Rumi and Meister Eckhart have mainly focused on concepts such as annihilation, the unity of being, negative theology, and mystical anthropology, while the structural relationship among attraction, effort, and trust has received less attention as an integrated semantic system. The main question of this study is how the relationship among these three components shapes the structure of mystical experience in the thought of Rumi and Eckhart. To answer this question, the primary works of the two mystics were analyzed through an interpretive-structural approach.

Research Findings

The findings show that attraction is the initial point of contact with absolute Truth in both perspectives, but its existential consequence differs. In Rumi's thought, attraction is a divine gift and the "fire of love" that calls the seeker toward inner movement and active spiritual practice; in Eckhart's thought, attraction approaches union with the divine essence and the disappearance of the existential distance between the human being and the Divine. The difference becomes clearer in the component of effort. Rumi understands effort as conscious and continuous striving for purification of the self and movement toward divine proximity; therefore, effort functions as a mediating link between attraction and trust and transforms mystical experience from a passing state into a sustained process. Eckhart, by contrast, interprets effort primarily as emptying the self and negating self-will; thus, effort becomes part of a process of self-negation. With regard to trust, both perspectives

emphasize release from anxiety and reliance upon divine Truth, but Rumi regards trust as a hopeful reliance that strengthens the seeker's loving activity, whereas Eckhart understands it as complete relinquishment of the self and annihilation in the absolute "nothing." The fundamental similarity is therefore the presence of attraction as the beginning of experience and trust as its culmination; the principal difference appears in the position of effort and the nature of trust. In Rumi's view, the spiritual path is dynamic, love-centered, and agent-oriented; in Eckhart's view, it is negation-centered and essence-oriented.

Conclusion

Overall, the comparative analysis shows that the mystical experience of Rumi and Eckhart, despite their theological and linguistic differences, contains three common components: attraction, effort, and trust. Yet the way these components are connected produces different structures. Rumi understands attraction as the beginning of love, effort as active striving, and trust as hopeful reliance on the path toward divine proximity; Eckhart interprets attraction as a moment of union, effort as self-negation, and trust as relinquishment and annihilation in the absolute "nothing." The principal contribution of the study is therefore to demonstrate the determining role of effort as the mediating link between attraction and trust and, consequently, to clarify the different positions assigned to the human being within the two mystical systems. Within this framework, the difference between Rumi's and Eckhart's mysticism is not merely a difference in style of expression; it concerns the existential structure of spiritual practice and the nature of human agency in relation to the Divine.

Keywords: Mystical experience; Divine attraction; Effort; Trust; Rumi and Meister Eckhart.